



US Security Strategy in Afghanistan (2002-2020): John Mersheimer's Conceptual Framework for Offensive Realism

Ali Akbar Almejoqi¹ | Mohammad Reza Salehi Vasiq² | Mohammad Bagher Mokrami³

Abstract

Since the incident of September 11, 2001, the United States has changed its security strategies and based the war on terrorism by leaving the defensive mode. Relying on the fact that the power of countries depends on the importance of the areas under their influence, America changed its security strategy to aggressive realism and preemptive aggression by attacking Afghanistan. In response to the question, what were the consequences of the American security strategy in Afghanistan (2002-2020)? This hypothesis was proposed that the American security strategy in Afghanistan, based on the policy of balancing and preemptive aggression, had negative consequences for this country. In this regard, John Mersheimer's aggressive realism was used as a theoretical framework, and information was collected qualitatively using library sources and analyzed using a descriptive-analytical method. The results showed that the American military presence in Afghanistan was based on pre-emptive aggression and balancing policy against competing powers, and this policy did not only lead to confronting terrorist groups, organizing military-security forces, reducing civil war and improving Afghanistan's national security, but also added to the amount of terrorist acts, the amount of human casualties and overall poverty and insecurity in this country. In fact, America's security strategy in Afghanistan has been in the framework of balancing power and preventing the emergence of a dominator and durability in the international system.

Keywords: USA, Afghanistan, Security Strategy, Offensive Realism, John Mersheimer.

1. Corresponding Author: MA, Political Science, Payam Noor University, Qochan, Iran.
Akbarpourali1370@gmail.com
2. PhD student, Political Science, University of Tehran, Iran.
3. PhD student, Political Science, Shahid University, Tehran, Iran.



راهبرد امنیتی آمریکا در افغانستان (۲۰۲۱-۲۰۰۱) مبتنی بر واقع‌گرایی تهاجمی جان مرشایمر

علی اکبر پور آلمه جوقی^۱ | محمدرضا صالحی وثیق^۲ | محمداقبر مکرمی^۳

چکیده

از زمان حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا راهبردهای امنیتی خود را تغییر داد و بنا را بر جنگ علیه تروریسم با خروج از حالت تدافعی گذاشت. آمریکا با تکیه بر این واقعیت که قدرت کشورها در گرو اهمیت مناطقی است که تحت نفوذ دارند، استراتژی امنیتی خود را با حمله به افغانستان به واقع‌گرایی تهاجمی و تجاوز پیش‌دستانه تغییر داد. در پاسخ به این سؤال که راهبرد امنیتی آمریکا در افغانستان ۲۰۰۲-۲۰۲۰ چه تبعاتی داشته، این فرضیه مطرح گردید که راهبرد امنیتی آمریکا در افغانستان بر پایه سیاست تعادل‌سازی و تجاوز پیش‌دستانه، تبعات منفی بر این کشور در پی داشت. در این راستا، از واقع‌گرایی تهاجمی جان مرشایمر به عنوان چارچوب نظری استفاده شد و اطلاعات به روش کیفی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای جمع‌آوری و به روش توصیفی-تحلیلی بررسی شد. نتایج نشان داد که حضور نظامی آمریکا در افغانستان بر پایه تجاوزی پیش‌دستانه و سیاست تعادل‌سازی در برابر قدرت‌های رقیب بوده است و این سیاست نه تنها منجر به مقابله با گروه‌های تروریستی، سازمان‌دهی نیروهای امنیتی-نظامی، کاهش جنگ داخلی و ارتقای امنیت ملی افغانستان نگردید، بلکه بر میزان اقدامات تروریستی، میزان تلفات نیروی انسانی و در مجموع بر فقر و ناامنی در این کشور نیز افزود. در واقع، راهبرد امنیتی آمریکا در افغانستان در چارچوب متعادل‌سازی قدرت و جلوگیری از ظهور سلطه‌گر و دوام در سیستم بین‌المللی بوده است.

کلیدواژه‌ها: آمریکا؛ افغانستان؛ راهبرد امنیتی؛ واقع‌گرایی تهاجمی؛ جان مرشایمر.

۱. نویسنده مسئول: کارشناسی ارشد، علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور، قوچان، ایران
Akbarpourali1370@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری، علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ایران

۳. دانشجوی دکتری، علوم سیاسی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران

مقدمه

از زمان وقوع واقعه ۱۱ سپتامبر، این تفکر شکل گرفت که جهان وارد جنگ با تروریسم شده است و جورج دبلیو بوش^۱ رئیس‌جمهور وقت آمریکا، برنامه‌های امنیتی را برای جلوگیری از حملات احتمالی بعدی ایجاد کرد و برای بیرون راندن طالبان از افغانستان و سقوط آن، حملاتی را به این کشور آغاز کرد. با این حال، ۱۱ سپتامبر بهانه‌ای برای آمریکایی‌ها بود تا خواسته‌های هژمونیک خود را مدنظر قرار دهند. آمریکا نیز مانند دیگر قدرت‌ها از اهمیت ژئوپلیتیکی برخی مناطق در سطح جهان آگاه است. آمریکا با تکیه بر این مسئله که قدرت و عظمت ملت‌ها به اهمیت مناطق تحت نفوذ آن‌ها بستگی دارد، توانست تصویر جدیدی از ترندهای خود برای حضور در صحنه جهانی ارائه دهد. بی‌تردید برای آمریکا مناطقی چون غرب آسیا نه تنها اهمیت و جایگاه گذشته خود را دارند، که حتی بر اهمیت آن‌ها نیز افزوده شده است. همین مسائل، به جایگاه ژئوپلیتیکی افغانستان بعد از واقعه یازده سپتامبر اولویت می‌دهد. این حملات در وضعیتی رخ داد که آمریکا پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در وضعیت تک‌قطبی به سر می‌برد و افغانستان اهمیت چندانی در سیاست خارجی آمریکا نداشت، اما قدرت‌گیری طالبان و حملات یازده سپتامبر، این کشور را به یکی از کانون‌های اصلی سیاست خارجی آمریکا تبدیل کرد. به دنبال حمله تروریستی به برج‌های تجارت جهانی در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، جورج بوش به بهانه مبارزه با تروریسم، نسبت به تشکیل ائتلاف جهانی اقدام و با همراهی کشورهای عضو ناتو در اوایل سال ۲۰۰۲ میلادی، کشور افغانستان را مورد تهاجم نظامی قرار داد و ظرف مدت کوتاهی موفق به اشغال این کشور شد. در نتیجه این امر، پایگاه‌های نظامی نیروهای آمریکایی و فرمانطقه‌ای در نقاط مختلف این کشور تأسیس شد. به همین ترتیب، پس از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، رئیس‌جمهور جورج بوش تحت پروژه جنگ علیه تروریسم در افغانستان مداخله کرد و به سرعت تلاش کرد تا پیروزی در افغانستان را اعلام کند، از آن خارج شود و به سمت عراق حرکت کند. با این حال، دولت به طرز شگفت‌انگیزی این سیاست را تغییر داد و راهبرد امنیتی را اتخاذ کرد (رحمان، ۲۰۱۸: ۲). برای تقریباً دو دهه، آمریکا از سال ۲۰۰۱ عملیات نظامی خود را با عنوان

1. George W. Bush

«عملیات پایدار آزادی» (۲۰۰۱-۲۰۱۴) و «عملیات آزادی نگهبان» قانونی دانست. در طی این اقدامات نظامی، بیش از صد هزار غیرنظامی و بیش از شصت هزار نیروی امنیتی کشته شدند (الجزیره^۱، ۲۰۱۹: ۱ فوریه).

در طول سال‌های بعد از ورود آمریکا به افغانستان، تلفات انسانی، میزان خشونت‌ها، حملات هراس افکنانه، فعالیت گروه‌های هراس افکن، احساس ناامنی وارده بر شهروندان، نخبه‌های سیاسی، نهادها و نظام سیاسی این کشور افزایش یافت. منافع ملی و حیاتی آمریکا در افغانستان این بود که هرگز خاک افغانستان به‌عنوان پناهگاهی امن مورد استفاده تروریست‌ها و رقبای منطقه‌ای و بین‌المللی آن‌ها قرار نگیرد که بتوانند از آنجا به آمریکا، متحدان یا منافع آن‌ها در خارج حمله کنند. در همین چارچوب آمریکا از سال ۲۰۰۱، راهبرد امنیتی خود را بر پایه حضور نظامی و تجاوز پیش‌دستانه گذاشت. این پژوهش به دنبال پاسخ به این سؤال است که «راهبرد امنیتی آمریکا در افغانستان (۲۰۰۱-۲۰۲۱)» چه تبعاتی داشته است؟

پیشینه پژوهش

حضور نظامی آمریکا در افغانستان، تأثیرات گوناگونی را در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی این کشور صورت داد. اگرچه پیش‌از این دانش‌پژوهان و سایر محققان در زمینه حضور نظامی آمریکا در افغانستان، پژوهش‌هایی را به رشته تحریر در آورده‌اند، اما نگاه به بحث تأثیر حضور نظامی آمریکا بر امنیت افغانستان (۲۰۲۰-۲۰۰۲)، امری است که در نوشته‌های پیشین مغفول مانده است. محققین در این پژوهش به‌صورت خاص به تأثیر حضور نظامی آمریکا بر امنیت افغانستان (۲۰۲۰-۲۰۰۲) از منظر واقع‌گرایی تهاجمی پرداخته‌اند که این مهم، وجه تمایز پژوهش حاضر از سایر پژوهش‌های صورت گرفته محسوب می‌شود. در ادامه به مهم‌ترین مکتوبات و مقالات مرتبط اشاره شده است:

1. AlJazeera

جدول ۱. خلاصه تحقیقات انجام شده

نام محقق	سال تحقیق	عنوان تحقیق	خلاصه نتایج
تاجیک	۱۳۹۹	تحلیل فضایی تأثیر حضور آمریکا در قلمروگستری طالبان در افغانستان	این تحقیق به دنبال آن بوده است که نشان دهد آمریکا در قلمروگستری گروه طالبان در افغانستان در مقاطع مختلف چه نقشی داشته است. نتایج نشان داده که با گذشت زمان و طولانی شدن جنگ و هزینه‌های زیاد، آمریکا در پی صلح بین طالبان و دولت افغانستان بوده است.
محمدی	۱۳۹۸	پیامدهای حضور آمریکا در افغانستان بر امنیت ملی آن کشور از ۲۰۰۱ الی ۲۰۱۵	یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که حضور آمریکا در افغانستان برای این کشور هم پیامدهای مثبت و هم پیامدهای منفی داشته است. با این وجود آمریکا در افغانستان بیشتر به منافع سیاسی، اقتصادی، نظامی و امنیتی خود توجه کرده و فعالیت آمریکا در افغانستان تلاش در راستای نهادینه نمودن ارزش‌های آمریکایی در درازمدت بوده است.
باهوش و زنگنه	۱۳۹۶	تبیین فرایند بحران امنیتی افغانستان و آمریکا در پسا جنگ سرد	این نوشتار بر آن بوده تا با بهره‌گیری از نظریه برچر، فرایند تحول بحران امنیتی در روابط آمریکا و افغانستان را تبیین نماید. نتایج نشان داد که آمریکا و دولت نوظهور افغانستان پس از طالبان با همکاری در ایجاد حکومت مرکزی فراگیر در افغانستان درصدد کنترل و کاهش بحران امنیتی در این کشور برآمدند.
توحیدفام و پایدار	۱۳۹۱	استراتژی آمریکا در افغانستان و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران	مسائل مهمی در منطقه وجود دارد که باعث شده آمریکا در سیاست درازمدت خود به آن توجه کند. جمعیت ایران و افغانستان به اضافه سهم عمده‌ای که این کشورها در اقتصاد جهانی به خود اختصاص

نشریه علمی مطالعات راهبردی آمریکا

نام محقق	سال تحقیق	عنوان تحقیق	خلاصه نتایج
			داده‌اند و نیز هسته‌ای شدن منطقه از دیگر علل و عواملی بود است که موجب شده تا ایران و افغانستان به‌عنوان مناطق استراتژیک در سیاست خارجی آمریکا شناخته شوند.
فرجی راد و همکاران	۱۳۹۰	استراتژی جدید آمریکا و امنیت ملی افغانستان	با تحلیل وضعیت افغانستان که با خروج نیروهای آمریکا شکل گرفت، نتایج حاکی از آن بوده که افغانستان بعد از خروج نیروهای آمریکا، هم با چالش و هم با فرصت‌هایی روبه‌رو است که این وابسته به توانایی مدیریت بحران آمریکا دارد.
بویس ^۱	۲۰۲۲	ابهام استراتژیک: ابتکار استراتژی بزرگ آمریکا در افغانستان	استفاده از تحلیل گفتمان برای بررسی اسناد رسمی، امکان درک توجه مشابهی را که توسط دولت‌های متوالی به افغانستان معطوف شده است، و نیز درک لحن و زبان مورد استفاده فراهم می‌کند. انجام این پژوهش نشان داده است که علی‌رغم مدت‌زمان مأموریت و هزینه‌های مربوط به آن، یک ابهام استراتژیک عمیق در قبال افغانستان وجود داشته است، زیرا این امر به‌عنوان یک نمایش فرعی برای استراتژی کلان آمریکا به شمار می‌رفته است.
کونا ^۲	۲۰۲۰	مداخله آمریکا در افغانستان: توجیه غیرقابل باور	این مقاله استدلال می‌کند که آمریکا و متحدان غربی آن از روایت‌های «بحران جنگ» برای مشروعیت بخشیدن به یک مداخله خارجی در افغانستان و استفاده از زور آن‌ها در طول جنگ علیه تروریسم سوءاستفاده کرده‌اند که ممکن است در شکست

1. Boys
2. Connah

نام محقق	سال تحقیق	عنوان تحقیق	خلاصه نتایج
			دولت در افغانستان نقش داشته باشند.
امران ^۱	۲۰۲۰	مشارکت چین و آمریکا در افغانستان: پیامدهای ثبات و امنیت آسیای جنوبی	پس از ۱۱ سپتامبر، تعامل آمریکا و چین در افغانستان زمینه‌های رقابتی را نشان می‌دهد که در ماتریس سیاست‌های قدرت بزرگ ظاهر می‌شود. این مطالعه نشان داده است که تعامل قدرت چین و آمریکا باعث قطبی شدن منطقه شده و درعین‌حال اثرات منفی برای روابط پاکستان با هند و افغانستان ایجاد کرده است.
هافمن ^۲	۲۰۱۵	واقع‌گرایی در عمل: سیاست خارجی اوپاما در افغانستان	در این مقاله استدلال شده است که از زمان تصدی ریاست جمهوری توسط باراک اوپاما، دولت او دیدگاه رئالیستی شدیدی نسبت به افغانستان و مسائل دورتر از آن داشته است. افغانستان از ۱۱ سپتامبر به یک نگرانی اصلی در زمینه امنیت ملی تبدیل شده و آمریکا حمله بی‌نظیری را به خاک این کشور انجام داده است.
وبر ^۳	۲۰۰۹	ناتو: آمریکا، تحول و جنگ در افغانستان	در طول سال‌های ریاست جمهوری بوش، ناتو دو روند را به نمایش گذاشت که یکی قرار گرفتن دوره‌ای در معرض بحران و دیگری تبعیت از رهبری آمریکا است. علی‌رغم نشانه‌های بی‌تفاوتی آمریکا نسبت به این اتحاد، نشان داده شد که بوش از ناتو به‌عنوان اهرم خصوصاً در دوره دوم ریاست جمهوری خود با تأکید بر افغانستان استفاده کرده است.

1. Imran
2. Hoffman
3. Webber

روش پژوهش

روش تحقیق در این پژوهش از نوع کیفی، با رویکرد توصیفی-تحلیلی و بر پایه روش‌های کتابخانه‌ای است. روش کتابخانه‌ای در تمامی تحقیقات علمی مورد استفاده قرار می‌گیرد، ولی در پژوهش‌های توصیفی-تحلیلی از آغاز تا انتها بر یافته‌های تحقیق کتابخانه‌ای و مقالات علمی استناد می‌شود (حافظ‌نیا، ۱۳۹۶: ۱۹۶). در روش توصیفی-تحلیلی به تشریح و تبیین دلایل چگونگی بودن و چرایی مسئله و ابعاد آن پرداخته می‌شود و نویسندگان دخالتی در موقعیت و نقش متغیرها ندارند و صرفاً آنچه وجود داشته مطالعه شده و به توصیف و تشریح آن پرداخته می‌شود (قاسمی، ۱۳۹۹: ۳۶۷). با چنین روشی هدف آن بود که برای تبیین و توجیه فرضیه پژوهش از استدلال‌های مستندی در کتابخانه‌ها یا مقالات علمی استفاده شود؛ بنابراین، با توجه به هدف پژوهش و رویکرد انتخاب‌شده، روش اصلی برای پاسخ به پرسش تحقیق، کیفی و پسا‌رویدادی و گردآوری اطلاعات، به صورت کتابخانه‌ای بوده است.

چارچوب مفهومی پژوهش: واقع‌گرایی تهاجمی جان مرشایمر

اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا به عوامل مختلفی بستگی دارد. آن‌ها را می‌توان با امور داخلی، اقدامات و ایدئولوژی‌های تصمیم‌گیرندگان، اصول سیاسی و ارزش‌های متمایز فرهنگ آمریکایی، منافع اقتصادی، منافع گروه‌های لابی و موارد دیگر تعیین کرد (هانتینگتون^۱، ۲۰۰۵؛ ایکنبری^۲، ۲۰۰۵؛ مرشایمر و والت^۳، ۲۰۱۶). با این حال، تحلیلگرانی مانند روزاتو و شوسلر^۴ (۲۰۱۱) دیدگاهی واقع‌گرایانه از سیاست خارجی آمریکا ارائه می‌دهند که در آن پیشنهاد می‌شود برای تأمین امنیت آمریکا، این کشور باید در برابر قدرت‌های بزرگ توازن برقرار کند. از طرف دیگر المان^۵ (۱۹۹۶) معتقد است که می‌توان از نظریه‌های نئواقع‌گرایی برای پیش‌بینی سیاست خارجی استفاده کرد. نئواقع‌گرایی اولویت‌های سیاست خارجی را از نظر موقعیت کشورها در ساختار قدرت بین‌المللی مورد بحث قرار می‌دهد و یکی از تمرکزهای اصلی نظریه این است که کشورها

1. Huntington
2. Ikenberry
3. Mearsheimer & Walt
4. Rosato & Schuessler
5. Elman

به دنبال حداکثرسازی قدرت خود می‌باشند. واقع‌گرایان دفاعی مانند والتز (۱۹۷۹) استدلال می‌کنند که عاقلانه نیست که دولت‌ها سعی کنند سهم خود را از قدرت جهانی به حداکثر برسانند، زیرا این سیستم به گونه‌ای مکانیزه شده است که برای افزایش قدرت بیش از حد، آمریکا آسیب ببیند. واقع‌گرایان تهاجمی مانند مرشایمر (۲۰۰۱) خلاف این را مسئله را می‌بینند و چنین «استدلال می‌کنند که استراتژی، می‌تواند خوب باشد که در آن، دولت‌ها هرچه بیشتر قدرت به دست آورند و در صورت شرایط مناسب، هژمونی را دنبال نمایند» (مرشایمر، ۲۰۰۱).

هرچند که هیچ‌کدام از نظریه‌های روابط بین‌الملل به تنهایی قادر به پوشش تمامی جنبه‌های عمل سیاسی و تطبیق آن با واقعیت نیستند. باین وجود به نظر می‌رسد که نظریه واقع‌گرایی تهاجمی، مناسب‌ترین و بهترین نظریه برای ایجاد فهم از حضور نظامی آمریکا در افغانستان و تأثیر بر امنیت این کشور است. نتایج گرای تهاجمی یک نظریه ساختاری و بخشی از مکتب نوواقع‌گرایی هست که برای نخستین بار توسط جان مرشایمر مطرح شد. قدرت‌های بزرگ، بازیگران اصلی نظام بین‌الملل می‌باشند و در یک محیط آنارشیک به دنبال حفظ بقا و افزایش قدرت خود می‌باشند و لذا در طرح و برنامه‌ریزی سیاست خارجی خود، تلاش دارند نسبت به دیگر بازیگران به برتری برسند (متقی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۳). عدم اطمینان در مورد نیات و مقاصد دشمن از مهم‌ترین اصول واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر است (مرشایمر، ۲۰۱۳: ۳۴). در راستای تلاش بازیگران دولتی و قدرت‌های بزرگ برای به حداکثر رساندن قدرت و امنیت، دولت‌ها به اقدامات تهاجمی و به ضرر دیگر بازیگران روی می‌آورند (مشیرزاده، ۱۳۹۵: ۱۳۰).

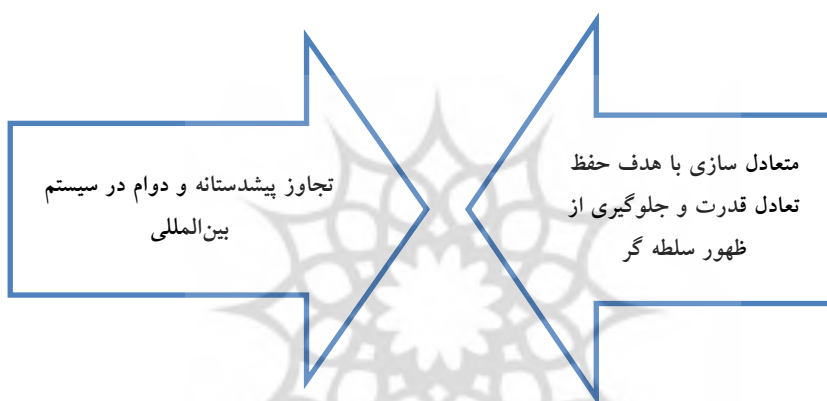
مرشایمر (۲۰۰۱) استدلال می‌کند که دولت‌ها سیاست خارجی تهاجمی را دنبال می‌کنند و هدف آن‌ها به حداکثر رساندن قدرت به‌عنوان یک استراتژی برای اطمینان از بقا در سیاست‌های جهانی است. در واقع امنیت حداکثری زمانی به دست می‌آید که کشورها، قدرت خود را در سطح جهان به حداکثر رسانده باشند. دومین اقدام مهم واقع‌گرایان تهاجمی، متعادل‌سازی در خارج از کشور است، استراتژی بزرگی که توسط یک دولت فرامنطقه‌ای با هدف حفظ تعادل قدرت منطقه‌ای و جلوگیری از ظهور سلطه‌گر منطقه‌ای انجام می‌شود (پریفیتی^۱، ۲۰۱۷: ۱۷). مرشایمر استدلال می‌کند که قدرت‌های بزرگ تلاش می‌کنند هژمون منطقه‌ای باقی بمانند و با دنبال کردن

استراتژی تجاوز پیش‌دستانه، آرزوی خود را برای تبدیل شدن به هژمونی جهانی یا تأمین نیازهای خود ادامه دهند (مرشایمر و والت، ۲۰۱۶: ۷۵-۷۲).

قدرت‌های بزرگ در کنار توجه ویژه به چگونگی توزیع قدرت میان خودشان و به حداکثر رساندن سهم موردنظر از قدرت جهانی، به دنبال فرصت‌هایی برای موازنه‌سازی قدرت در مقابل رقبای احتمالی به کمک ابزارهای اقتصادی، دیپلماتیک و نظامی نیز می‌باشند. بر این پایه، آنان حتی در شرایط برخورداری از برتری نظامی نسبت به رقبای، کماکان بر مبنای قانون بازی با حاصل جمع صفر عمل می‌نمایند (کیوان حسینی و حبیب‌زاده، ۱۳۹۸: ۱۲۵). امنیت برای چنین کشورهایی به معنای حفظ منطقه نفوذ و سلطه بر مناطق استراتژیک و همچنین در عرصه بین‌المللی است (اسدی، ۱۳۸۵: ۱۱۲). با توجه به واقعیت‌های سیاست بین‌الملل و استراتژی آمریکا پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱، در چارچوب سیاست‌های یک‌جانبه که تهاجم و اشغال افغانستان نیز از آن نشئت گرفته است، می‌توان گفت که برای مطالعه حاضر نظریه واقع‌گرایی تهاجمی قدرت تبیین بیشتری دارد. بعد از حملات ۱۱ سپتامبر «جورج بوش» در سخنرانی که داشت، بیان کرد: «۱۱ سپتامبر نقطه سرنوشت‌سازی است که آمریکا را در شرایط تصمیم‌گیری برای تفوق جهانی خود قرار داده است. آمریکا در این شرایط جدید نیازمند تغییر در شیوه رهبری جهانی و تفکر نظامی است» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۷۳). آمریکا پس از حملات ۱۱ سپتامبر، با فضای امنیتی متفاوتی از فضاهای امنیتی قبلی روبه‌رو شد که به‌طور بنیادی دگرگون شده بود.

با توجه به ویژگی‌های مطرح در نظریه واقع‌گرایی تهاجمی و راهبرد تجاوز پیش‌دستانه پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا خود را در موقعیتی دید که احتمال داشت ضربه‌های بیشتری متوجه آن باشد و بر همین پایه، تضعیف قدرت خود را پیش‌بینی می‌کرد؛ بنابراین آمریکا به این نتیجه دست یافت که باید در سیاست‌های دفاعی خود، تجدیدنظر نماید و برای نشان دادن نفوذ و قدرت خود در عرصه جهانی و بین‌المللی و نیز عملی کردن سیاست یک‌جانبه‌گرایی به‌عنوان بخشی از نظم نوین جهانی، به دنبال گسترش ظرفیت‌های نظامی و گسترده‌گری ارزش‌های لیبرالیسم در سطح جهان باشد. در همین چارچوب به اشاعه ارزش‌های خود پرداخت (معین‌الدینی، ۱۳۸۸: ۵۴-۵۲). سیاست خارجی خود را در قالب واقع‌گرایی تهاجمی در منطقه غرب آسیا و از افغانستان شروع نمود و با حمله به عراق به این سیاست ادامه داد. وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر و تأثیر آن بر

سیاست خارجی آمریکا، نوعی از تجاوز پیش‌دستانه را در مناطق مختلف جهان باعث شد که همچنان نقش محوری در سیاست جهانی ایفا می‌کند. در چارچوب این نظریه، آمریکا با مطرح کردن تجاوز پیش‌دستانه و به چالش کشیدن ارزش‌ها و هنجارهای لیبرالی در عرصه جهانی و منطقه‌ای، و در جهت نشان دادن نفوذ و قدرت خود، اما در عین حال در جهت کسب امنیت با توجه به عدم اطمینان در مورد نیت دشمن، به افغانستان هجوم آورد.



نمودار ۱. چارچوب مفهومی پژوهش (پرفیتی، ۲۰۱۷: ۱۷)

جایگاه افغانستان در سیاست خارجی آمریکا

طی چند دهه گذشته، دخالت کشورهای دیگر همچون اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا، اساساً هویت افغان‌ها را تغییر داده و این کشور را مستعد جنگ کرده است (سارکیز و ویمن، ۲۰۱۰: ۱۸۱۶). کودتای ۱۹۷۸ منجر به جنگ داخلی شد و بلافاصله با حمله شوروی آغاز شد. با خروج اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۸۹، ۷ تا ۹ درصد از جمعیت افغانستان کشته شدند (خالدی، ۱۹۹۱: ۱۰۸-۱۰۱). قبل از حمله آمریکا در سال ۲۰۰۱، جنگ در افغانستان نیمی از مردم را کشته،

زخمی یا آواره کرده بود (گودسون^۱، ۲۰۰۱: ۵). در اواخر سال ۲۰۰۱، آمریکا با ادعای نابودی القاعده و از بین بردن طالبان و ایجاد ثبات در کشور به افغانستان حمله کرد، اما این اقدام نه تنها منجر به نابودی القاعده نشد، بلکه منجر به بهبود وضعیت افغانستان نیز نگردید. هرچند در مقابل، برخی از تجزیه و تحلیل‌ها از سیاست حضور نظامی آمریکا در افغانستان دفاع می‌کنند و بر این باورند که حضور پایدار آمریکا، وضعیت را بهبود بخشد (گوپنر^۲، ۲۰۱۸: ۹). با این حال، این تحلیل‌ها معمولاً پاسخ به دو سؤال مهم را نادیده می‌گیرند: چرا افغان‌ها برای مدت طولانی در جنگ بوده‌اند؟ و چرا آمریکا و جامعه جهانی نزدیک به ۲۰ سال به جنگ در این کشور ادامه دادند؟

افغانستان به عنوان یکی از کشورهای مرکزی آسیا، راه را برای تقویت حضور و نفوذ آمریکا در مراکز استراتژیک و حساس آسیا (محل تلاقی منابع استراتژیک روسیه، چین و ایران به عنوان کشورهای هژمونی آمریکا را به چالش کشیده‌اند) هموار می‌کند. کنترل و مقابله با تحرکات سیاسی بسیاری از کشورهای منطقه، که برخی مرکزی هستند و در عین حال به دلیل پتانسیل این منطقه برای پناه دادن و رشد گروه‌های تروریستی و وجود منابع عظیم نفت، گاز و آب (آسیای میانه، خزر و خلیج فارس)؛ فرصت راهبردی مساعدی برای بهره‌برداری گسترده از پروژه‌های نظامی (تکثیر تسلیحات)، سیاسی (طرح خاورمیانه بزرگ و تحکیم برتری و هژمونی آمریکا) و اقتصادی (کنترل و بهره‌برداری از بسیاری از منابع انرژی موجود در این منطقه) است، و همین دلایل فرصتی برای افزایش نفوذ آمریکا در افغانستان است (رحمانی، ۱۳۸۳: ۱۵). افغانستان همواره به عنوان یکی از پایگاه‌های آمریکا در کنترل و نفوذ بر کشورهای منطقه خلیج فارس و حتی خود افغانستان بوده است. همین مسئله موجب شده تا غرب آسیا و منافع حاصل از آن، همواره جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی آمریکا داشته باشد و استراتژی خود را در جهت زمینه‌سازی برای دستیابی به اهداف خود در این کشور هدایت نماید (توحیدفام و پایدار، ۱۳۹۱: ۷۹). در ادامه، اهداف و منافع راهبردی آمریکا در افغانستان ارائه شده است:

1. Goodson
2. Goepner

الف) بهانه حفظ امنیت؛ اما تلاش برای نفوذ تدریجی

موضوع حفظ امنیت و تداوم آن، مهم‌ترین هدف آمریکا در افغانستان در طول سال‌های اخیر بوده است، اما تداوم بیش از دو دهه جنگ و درگیری در افغانستان و مفاهیمی چون تمامیت‌خواهی و انحصارطلبی، قومیت و همسایگی، انحصارطلبی، عدم تمکین به قانون، زیر پا گذاشتن تعهدات، تلاش برای حذف دیگران، توسل به زور و غیره، در این کشور نهادینه شده‌اند، که مغایر با حفظ امنیت و ثبات است. در واقع عدم رضایت افراد و گروه‌ها به معنای شروع درگیری‌ها و بی‌ثباتی در این کشور است. موقعیت افغانستان و نزدیکی آن به مرزهای شرقی ایران، واشنگتن را به‌نوعی به دنبال نفوذ در منطقه‌ای از افغانستان با روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی گسترده با ایران کرد. آمریکایی‌ها فعالیت‌های اقتصادی و فرهنگی گسترده‌ای را در قالب (پروژه‌های بشردوستانه) در این منطقه آغاز کردند و سعی کردند پس از ورود به این کشور، به آرامی و به تدریج به منطقه نفوذ کرده و پروژه‌های خود را انجام دهند؛ بنابراین، آمریکایی به بهانه حفظ امنیت، ولی در واقع در جهت نفوذ تدریجی در مناطق مختلف افغانستان، به این کشور ورود کردند. آمریکا در افغانستان جنگ را برد، رژیم هدف را سرنگون ساخت. القاعده را سرکوب نمود، اما درگیر جنگ فرسایشی و مخمل امنیت شد (سلیمانی نیک، ۱۴۰۰: ۲۳۴).

ب) واگرایی شیعیان و تحکیم منافع استراتژیک

بی‌شک یکی از مهم‌ترین و منفی‌ترین پیامدهای بی‌ثباتی و جنگ در افغانستان، مهاجرت بسیاری از شهروندان افغان بوده است که بیشتر آن‌ها وارد ایران شدند. مهاجران افغان که عمدتاً شیعیان هزاره و تاجیک هستند، تحت فشار گروه‌های دیگر به‌ویژه پشتون‌ها و طالبان به ایران آمدند که پیامدهای منفی به‌ویژه در حوزه اقتصادی و اجتماعی برای ایران داشت (فرشاد گهر، ۱۳۸۱: ۴۱). گسترش رادیکالیسم اهل سنت در مرزهای شرقی ایران به‌ویژه کشور هم‌مرز افغانستان، تهدیدی فرهنگی و مذهبی برای کشور شیعی ایران است. رادیکالیسم سنی در حاشیه ایران نه تنها شیعیان را در کشورهایشان محدود می‌کند، بلکه نفوذ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران را نیز محدود می‌کند. گسترش این افکار به آسیای مرکزی نیز منافع ایران و کشورهای حاضر در این منطقه را به خطر انداخته است. از این‌رو، رشد افراط‌گرایی و رادیکالیسم سنی در نزدیکی ایران و سایر کشورها، احتمال گسترش آن در ایران را تشدید کرد (توحیدفام و پایدار، ۱۳۹۱: ۹۵-۶۵). از

این گذشته، آمریکا تلاش نمود از طریق نفوذ در افغانستان، زمینه تحکیم حضور و نفوذ خود در مرکز استراتژیک آسیا را فراهم نماید و منابع استراتژیک روسیه، چین و ایران را به چالش بکشد.

راهبرد امنیتی آمریکا در افغانستان (۲۰۲۱-۲۰۰۱)

الف) رویکرد امنیت ملی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

حمله آمریکا به افغانستان پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، مستقیماً متأثر از سیاست‌های اتخاذی ناشی از سیاست خارجی و استراتژی امنیت ملی جدیدی بود که پس از دوران جنگ سرد و دوران گذار ناشی از آن برای آمریکا به وجود آمد. حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سیاست خارجی آمریکا را پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آزاد کرد و به آن هویت جدیدی بخشید و دشمن جدیدی به نام «تروریسم» را ایجاد کرد که آمریکا می‌توانست از آن بهره‌برداری کند و راه‌حلی برای مشکلات خود در نظام بین‌الملل ارائه کند. با این اتفاق، استراتژی جدیدی در عرصه سیاست خارجی آمریکا به وجود آمد که به نوعی نوید عصر جدیدی در نظام بین‌الملل بود. در این دوره، رهبران آمریکا فرصت مناسبی برای پیگیری استراتژی تجاوز پیش‌دستانه برای دفاع از منافع خود، ترویج یک‌جانبه‌گرایی و پرهیز از چندجانبه‌گرایی و شکل‌گیری هژمونی آمریکا بر جهان داشتند. در واقع، تجاوز پیش‌دستانه نقطه عطف بزرگی در استراتژی سیاست خارجی آمریکا بود که باعث شد از دید آمریکا به اهداف تروریستی، سلاح‌های کشتار جمعی و دولت‌های شورشی حمله کند (فلاح‌نژاد، ۱۳۸۸: ۲۷۱).

بنابراین، تحولات بین‌المللی پس از یازده سپتامبر و نیز ماهیت تک‌قطبی نظام بین‌الملل آن زمان، ایجاب می‌کرد که آمریکا سیاست خارجی خود را از رویکردی تدافعی که ۵۰ سال بر سیاست‌ها و راهبردهای امنیتی این کشور تسلط داشت، به سیاست تهاجمی تغییر دهد (دهشیار، ۱۳۸۶: ۱۷۲). در این زمینه، بوش در زمینه چیرگی نظامی‌گری بر سیاست خارجی این کشور بیان داشت: «اگر ضروری باشد ما از زور استفاده می‌کنیم ... ما از این حادثه یک درس بزرگ فراگرفته‌ایم و آن اینکه باید به مقابله با تهدیدها برویم، قبل از اینکه این آسیب‌ها و تهدیدها به سراغ ما بیایند» (استراتژی امنیت ملی ایالات متحده^۱، ۲۰۰۲). پیش از وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر،

1. The National Security Strategy of US

بن‌لادن و گروه القاعده یکی از اصلی‌ترین گروه‌های ضدآمریکایی در سیاست این کشور شناخته شدند (تمنا و سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۱۶۲-۱۶۱). در واقع آمریکا برای کنترل فیزیکی افغانستان، بسیار زودتر از حمله به برج‌های دوقلو، آماده شده بود (عمران، ۲۰۲۰: ۵۷).

آمریکا پس از وقوع اقدامات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سیاست خارجی مبارزه با گروه‌های تروریستی همچون طالبان در افغانستان را در صدر اولویت‌های خود قرار داد، به گونه‌ای که مقابله با این گروه‌ها در سطوح تصمیم‌گیری و اجرایی آمریکا با پهنه ژئوپلیتیکی آسیای غربی به‌ویژه افغانستان پیوند خورد (سجادپور، ۱۳۸۷: ۱۴۵) و کشور افغانستان از مهم‌ترین کشورهای تهدیدزا در زمینه تروریسم شناخته شد. از آنجایی که افغانستان فاقد حکومت قانونی بود و در عمل به‌عنوان کشوری شکست‌خورده تلقی می‌شد، به بستری برای رشد تروریست‌ها تبدیل شد و آمریکا به دنبال پایان دادن به این گروه‌ها، اقدام به تجاوز پیش‌دستانه نمود (سجادپور، ۱۳۸۷: ۱۴۸-۱۴۷). این حمله که در چارچوب نظریه تجاوز پیش‌دستانه جای می‌گیرد، مقدمه‌ای بر استراتژی است که جزئیات آن یک سال بعد در استراتژی امنیت ملی این کشور (۲۰۰۲) منتشر شد. این ایده در راهبرد رؤسای جمهوری بعدی نیز تداوم یافت (واعظی، ۱۳۸۸: ۷۰۷). در واقع، از دیدگاه نظام بین‌الملل، تهاجم آمریکا به افغانستان هم جبران ضعف امنیت داخلی آمریکا بود و هم نشان‌دهنده قدرت نظامی آمریکا بود که در این میان افغانستان اولین و عراق در رتبه بعدی بودند. با گذشت زمان و استقرار نیروهای آمریکایی در افغانستان می‌توان اهداف کوتاه‌مدت و بلندمدت اشغال افغانستان توسط آمریکا را که شامل سیاست اعلام شده مبارزه با تروریسم و سیاست تحکیم هژمونی آمریکا در منطقه می‌شود، قابل تمایز دانت (شفیعی و همکاران، ۱۳۹۲: ۹۷). در واقع، در تحلیل نهایی باید گفت که آمریکا در دوره بوش پسر، با تغییر راهبرد از سیاست تدافعی به سمت راهبرد تهاجمی در سیاست خارجی تلاش نمود با شعار مبارزه با تروریسم و حضور نظامی در کشور افغانستان، مقدمات نهادینه‌سازی و هنجار سازی هژمونی خود را هموار نماید.

ب) راهبرد امنیتی آمریکا در افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

این بخش استدلال می‌کند که تعادل واقع‌گرایانه آمریکا در افغانستان از اهمیت روزافزون آسیای جنوبی به‌عنوان مرکز ارتباط متقابل جهانی ناشی از ابتکار عمل کمربند و جاده^۱ و پروژه برجسته آن، کریدور اقتصادی چین و پاکستان ناشی می‌گردد. اهداف واشنگتن در کابل دارای زمینه‌های ژئواستراتژیک است. آمریکا در پس‌زمینه واقع‌گرایی تهاجمی، منافع خود را در هر سه سطح استراتژیک، اقتصادی و سیاسی به تصویر کشیده است (عمران، ۲۰۲۰: ۵۶). برخلاف موضع رسمی آمریکا، دولت‌ها به‌صورت پی‌درپی، از بوش تا اوباما گرفته تا ترامپ، حضور نظامی در افغانستان را به میزان ناچیزی کاهش داده‌اند. طرح ساخت خط لوله آمریکا برای ذخایر نفتی آسیای میانه که در قالب آن، ۷۵ درصد سهام ذخایر نفتی دریای خزر را در سال ۱۹۹۱ به دست آورده بود، موجب گردید تا روابط آمریکا و طالبان، پیش از حمله به افغانستان پیچیده شود (بریسارد و داسکی^۲، ۲۰۰۲: ۱۷). دولت بوش پیشنهاد کرده بود که در صورت دستیابی به حمل و نقل نفت آمریکا از طریق افغانستان، با صراحت از اقدامات افراطی طالبان چشم‌پوشی می‌کند. با این وجود، مذاکرات آمریکا و طالبان در ژوئیه ۲۰۰۱ قطع شد و ۶۰ روز بعد، آمریکا «عملیات پایدار»^۳ را آغاز کرد (مارتین^۴، ۲۰۰۱: ۲۰). هنگامی که آمریکا به افغانستان حمله کرد، گفتگوهای طالبان و چین با نشانه‌های مثبتی به نفع پکن ادامه داشت. با این حال، اقدام نظامی آمریکا در افغانستان در منطقه نفوذ چین، این کشور را نگران کرد. درگیری آمریکا در افغانستان، استقرار نیروهای آمریکایی بر روابط آمریکا و چین تأثیر منفی گذاشت (ایکسومئی^۵، ۲۰۱۴: ۲۳). پس از اقدام آمریکا و ناتو در سال ۲۰۰۱، چین نسبت به دخالت خارجی در افغانستان به شدت تردید داشت. پکن از پذیرفتن درخواست ناتو برای تهیه تجهیزات لجستیکی برای حمله به افغانستان خودداری کرد. بیانیه سازمان همکاری شانگهای^۶ که عمدتاً توسط چین پشتیبانی می‌شود، در ابتدا واکنش خاصی نشان نداد، اما بعداً در بیانیه مشترک

1. Belt and Road Initiative
2. Brisard & Dasque
3. Operation Enduring Freedom
4. Martin
5. Xuemei
6. Shanghai Cooperation Organization

وزیران خارجه سازمان همکاری شانگهای اعلام شد که چه کشورها و چه سازمان‌های خاصی که در افغانستان درگیر شده‌اند، امنیت منطقه را به خطر می‌اندازند (عمران، ۲۰۲۰: ۵۸).

در طی سال‌های بعد از حمله به افغانستان، آمریکا بسیاری از موافقت‌نامه‌های دفاعی، استراتژیک و امنیتی را با این کشور امضا کرد. آمریکا و افغانستان در ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۴ یک توافق‌نامه امنیتی دوجانبه^۱ امضا کردند. طبق توافق، آمریکا پایگاه‌های نظامی خود را در بگرام، مزار شریف، کابل، هرات، قندهار، شوراب، گردیز، جلال‌آباد و شیندند در افغانستان حفظ کرد. در نوامبر ۲۰۱۴، پارلمان این توافق را پذیرفت و به آمریکا اجازه ماندن در افغانستان را داد (سفارت افغانستان^۲، ۲۰۱۵: ۲۵). توافق‌نامه امنیتی دوجانبه، بی‌طرفی افغانستان را در حفظ دسترسی به منابع انرژی آسیای میانه تقویت می‌کرد. این توافق‌نامه، به آمریکا پرداخت پاداش مالی در قبال حفظ پایگاه‌های نظامی در افغانستان را پیشنهاد می‌کرد. دولت وحدت ملی برای تقویت امنیت داخلی افغانستان، توافق‌نامه امنیتی را پذیرفت. با این حال، طالبان این توافق‌نامه را «شرم‌آور و تکان‌دهنده و یک توطئه شوم» برای انقیاد استقلال و حاکمیت افغانستان نامید. چین به‌عنوان همسایه شمال شرقی افغانستان، آمریکا را به دلیل دامن زدن به کینه، ستیزه‌جویی و واکنش تروریستی در منطقه غرب آسیا و آسیای مرکزی، علیه این کشور موضع گرفت (عمران، ۲۰۲۰: ۵۹). حفظ پایگاه‌های نظامی به شرکت‌های آمریکایی اجازه داد تا با توجه به اقدام استراتژیک پنتاگون در آسیای میانه، منابع غنی تری را کسب کنند؛ بنابراین بهانه مقابله با افراط‌گرایی رادیکال، فرصتی منحصر به فرد برای آمریکا فراهم کرد تا حضور استراتژیک خود را در کنار حیاط‌خلوت چین حفظ نماید. انگیزه اصلی تأمین امنیت و تثبیت حضور خود در منطقه آسیای مرکزی و ثبات بین‌المللی، اجبارهای برون‌زایانه آمریکا برای حفظ حضور استراتژیک در افغانستان بود و در همین چارچوب، راهبردهای امنیتی خود را پیش برد. در ادامه خلاصه راهبرد آمریکا در افغانستان نمایش داده شده است:

1. Bilateral security agreement
2. Embassy of Afghanistan

جدول ۲. خلاصه راهبرد آمریکا در افغانستان (۲۰۲۱-۲۰۰۱) (برگرفته از کاتزمن و توماس ۱، ۲۰۱۷: ۳۲)

<p>اهداف بیان شده و ضمنی: جلوگیری از سوءاستفاده القاعده و سایر گروه‌های تروریستی از افغانستان برای برنامه‌ریزی حملات به آمریکا و جلوگیری از سرنگونی دولت افغانستان توسط طالبان.</p>
<p>اجرای استراتژی آمریکا: نیروهای آمریکایی برای امنیت افغانستان و انجام عملیات ضدتروریسم علیه القاعده و دولت اسلامی-شاخه‌خراسان، به نیروهای امنیت ملی افغانستان^۲ آموزش می‌دهند، مشاوره می‌دهند و به آنها کمک می‌کنند. همچنین مبارزان مجاز می‌باشند تا با طالبان و سایر تهدیدهای شورشیان علیه نیروهای آمریکایی و نیروهای افغان و دولت افغانستان مقابله کنند.</p>
<p>کاهش و تأمین توانمندی‌های آمریکا: پس از «موج سال ۲۰۰۹»، سطح نیروهای آمریکا در اواسط سال ۲۰۱۱ به بالاترین سطح ۱۰۰۰۰۰ نفر رسید، سپس تا ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۲ به ۶۸۰۰۰ (بهبودی موج) و تا فوریه ۲۰۱۴ به ۳۴۰۰۰ نفر کاهش یافت. سطح نیروهای آمریکایی حدود ۹۸۰۰ به‌علاوه ۶۴۰۰ نیروی شرکای ناتو در «مأموریت حمایت قاطع» است. نیروهای آمریکایی در طی سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۱۶ در ۹۸۰۰ باقی ماندند و در پایان سال ۲۰۱۶ به ۸۴۰۰ (سطح مجاز فعلی) کاهش یافت. گزارش شده است در آگوست ۲۰۱۷، تعداد واقعی نیروهای آمریکایی که در افغانستان خدمت می‌کنند در هر زمان به‌طور متوسط بین ۱۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ نفر است، این محصول واحدهایی است که هنگام انتقال آنها به داخل و خارج از کشور با هم همپوشانی دارد. دولت ترامپ در ژوئن ۲۰۱۷ وزیر دفاع جیمز ماتیس را مجاز به ارسال حدود ۴۰۰۰ سرباز اضافی به افغانستان کرد.</p>
<p>توسعه اقتصادی: سیاست آمریکا از تلاش‌های افغانستان برای ساخت اقتصادی پشتیبانی می‌کند که با توسعه بیشتر کشاورزی، جمع‌آوری مالیات و عوارض گمرکی، شرکت، بهره‌برداری از ذخایر معدنی گسترده، گسترش صنایع کوچک و ادغام افغانستان در امور دیپلماتیک و تجاری منطقه‌ای و ساختارهای سرمایه‌گذاری حکایت دارد که تا سال ۲۰۲۴ متعهد شده است.</p>
<p>حل و فصل سیاسی/ همکاری پاکستان: سیاست آمریکا حمایت از یک توافق سیاسی بین دولت افغانستان و طالبان است.</p>

واقع‌گرایی تهاجمی آمریکا در افغانستان (۲۰۲۱-۲۰۰۱)

با تکیه بر دو اصل اساسی واقع‌گرایان تهاجمی که پیش‌تر در بخش چارچوب مفهومی پژوهش و متأثر از نظریه جان مرشایمر اشاره گردید، این بخش از پژوهش، اولویت‌های راهبرد آمریکا در افغانستان را مورد بررسی قرار می‌دهد، به‌ویژه اینکه راهبرد آمریکا در قبال افغانستان در

1. Katzman & Thomas
2. Afghan National Security Forces

چارچوب رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر به چه نحوی قابل تبیین است. در این چارچوب، پرفیتی (۲۰۱۷) استدلال می‌کند که آمریکا استراتژی بزرگ تعادل و تجاوز پیش‌دستانه را برای حفظ توازن قدرت در منطقه غرب آسیا دنبال کرد. چنان‌که بیان گردید، پرفیتی (۲۰۱۷) ادعا می‌کند که جنگ ۲۰۰۱ افغانستان، جنگ ۲۰۰۳ عراق و جنگ با داعش بخشی از منافع ژئواستراتژیک آمریکا در چارچوب سیاست تعادل و تجاوز پیش‌دستانه در منطقه غرب آسیا به‌ویژه در افغانستان بوده است. همچنین با توجه به استدلال یوردان^۱ (۲۰۰۶) در مورد تغییر سیاست خارجی آمریکا در دوره بوش به مرتب‌سازی مجدد جهان پیرامون منافع آمریکا، می‌توان بیان داشت که حضور آمریکا در افغانستان در چارچوب سیاست جلوگیری از ظهور کشورهای سلطه‌گر و دوام در سیستم بین‌المللی بوده است. بر همین پایه و در قالب رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی جان مرشایمر، می‌توان راهبرد آمریکا در قبال افغانستان را در چارچوب سیاست تعادل‌سازی قدرت و تجاوز پیش‌دستانه و دوام در سیستم بین‌المللی تبیین نمود.

الف) سیاست تعادل‌سازی قدرت

پس از حمله ۱۱ سپتامبر، آمریکا با تهدید شدید امنیت ملی مواجه شد. این بار تهدید از جانب یک قدرت بزرگ رقیب نبود، بلکه از جانب بازیگران غیردولتی (القاعده) ظاهر شد. مانفردی^۲ (۲۰۰۸) استدلال می‌کند که این مداخله واکنشی مستقیم به حملات ۱۱ سپتامبر بود و منطق دنبال کردن جنگ همچنان بر نگرانی‌های امنیت ملی استوار بود. هدف آن از بین بردن القاعده و حامیان آن به‌منظور جلوگیری از هرگونه اقدامات تروریستی بین‌المللی در آینده علیه آمریکا توسط این کشورها، سازمان‌ها یا افراد بود (گرمیت^۳، ۲۰۱۷: ۱۰). با این حال و اگرچه تا دسامبر سال ۲۰۰۱، رژیم طالبان سقوط کرد و ملأ عمر گریخت، اما مداخله آمریکا در افغانستان پایان نیافت. چراکه وضعیت پیش‌آمده در این کشور، می‌توانست به ورود سایر کشورهای رقیب به عرصه قدرت این کشور شود. در این چارچوب، می‌توان به مسئله آوارگان افغانی و ابعاد امنیتی و اقتصادی آن برای کشورهای همسایه همچون ایران اشاره نمود. ورود آوارگان بی‌شمار افغانی به افزایش میزان ناهنجاری‌های اجتماعی همچون اقدامات بزهکارانه، شرارت، فعالیت در زمینه مخدر منجر گردید،

1. Yordán
2. Manfredi
3. Grimmet

و باعث رسوب و اختلاط جمعیت افغانه در میان ایرانی‌ها شد (محمدی، ۱۳۸۱: ۱۱۳-۱۱۲)؛ بنابراین، اگر افغانستان به ثبات سیاسی و اجتماعی دست می‌یافت، این امید وجود داشت که مهاجرین افغانی به کشور خود بازگردند و هزینه‌های بیشتری را به ایران تحمیل نمایند (ملازهی، ۱۳۸۳: ۵۰). لذا، نتیجه وجود ثبات در افغانستان، تأمین منافع ملی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران است. در همین راستا، سیاست تعادل‌سازی قدرت می‌توانست تبعات منفی برای امنیت ملی ایران در پی داشته باشد.

پایان جنگ شوروی در افغانستان، ضمن این‌که فروپاشی این امپراتوری را در پی داشت، به جنگ داخلی پنج‌ساله در تاجیکستان به‌عنوان متحد روسیه انجامید که طی آن جنگجویان ضد دولتی به افغانستان آشوب‌زده در همسایگی خود پناه بردند و شبه‌نظامیان اسلام‌گرای مستقر در افغانستان به ازبکستان نیز حمله نمودند. روسیه به‌شدت تضعیف شده همواره با شورش‌های اسلام‌گرایانه در منطقه مسلمان‌نشین قفقاز شمالی به‌ویژه مسلمانان چین که اقدامات تروریستی مرگبار را به قلب این کشور گسترش داده‌اند، روبه‌رو بوده است. بر پایه چنین تجربه‌ای، مسکو که دیگر امکان حضور نظامی در افغانستان را ندارد، نگران ورود جنگجویان افغان به کشورهای آسیای مرکزی به‌ویژه تاجیکستان و ازبکستان است که می‌تواند متضمن تهدیدهای تروریستی بوده و فاجعه انسانی خلق کند (سلیمانی نیک، ۱۴۰۰: ۲۴۷)؛ بنابراین، آمریکا با آگاهی تاریخی از جنگ شوروی در افغانستان و پیامدهای امنیتی آن برای روسیه، انتظار گسترش بی‌ثباتی و ناامنی از افغانستان به کشورهای آسیای مرکزی و تحریک مسلمانان قفقاز شمالی را داشت؛ بنابراین با خروج شوروی از منطقه در سال ۱۹۸۹ هرج و مرج در افغانستان گسترش یافت. از همین رو، آمریکا از این استدلال که باید یک دولت مرکزی و اقتصاد نسبتاً قوی در افغانستان ایجاد شود و از ظهور دولت‌های سلطه‌گر در این کشور جلوگیری شود، حمله خود به این کشور را توجیه می‌نمود (رحمان، ۲۰۱۸: ۱۶). در این راستا، می‌توان به سیاست تعادل‌سازی قدرت خود در مقابل چین اشاره نمود. به گفته طاهری (۲۰۱۷)، از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰، چین ۲۰۵٫۳ میلیون دلار حمایت اقتصادی و ۱۹٫۵ میلیون دلار به‌عنوان وام به افغانستان ارائه کرد. در سال ۲۰۱۱، چین ۲۳٫۷ میلیون دلار کمک رایگان به افغانستان ارائه نمود. علاوه بر این، کمک‌های اقتصادی و موافقت‌نامه‌های تجاری متقابل، کمیته اقتصادی چین و افغانستان زمینه‌های جدید همکاری مانند زراعت، ساخت

زیرساخت‌ها، برق‌آبی و ذخایر طبیعی را نیز ارائه کرد (اسپگله و هاج^۱، ۲۰۱۴: ۲۲). اگرچه که ادعا می‌شود قصد چین برای حضور نظامی در افغانستان در جهت امنیت مرزی آن بوده است، اما محققان عمدتاً دخالت چین در این کشور را برای دستاوردهای اقتصادی و ایجاد تعادل در برابر دیگر هژمون‌های منطقه‌ای مانند هند می‌دانند (اودانل^۲، ۲۰۱۴: ۵). آمریکا با دعوت از هند در پروژه دولت‌سازی، تلاش نمود نقش چین در افغانستان را کاهش دهد. بر همین اساس، آمریکا پروژه‌های ساخت و آموزش نیروهای امنیتی افغانستان راه‌اندازی شد و در طول سال‌های بعد حفظ گردید. حتی، حضور آمریکا در افغانستان جهت مقابله با تهدیدات امنیتی همچون گروه‌های تروریستی در طول سال‌های بعد از سال ۲۰۰۱ حفظ شد (کالامور^۳، ۲۰۱۷: ۱۸).

دولت اواما تأکید کرد که آمریکا مسئولیت مشترکی در افغانستان دارد، چراکه نه تنها به دنبال صلح و آرامش در افغانستان است، بلکه به دنبال نمایش قدرت به خاطر منافع خود است و صلح و آرامش آمریکا به این حضور بستگی دارد. برای غلبه بر ناامنی در افغانستان و سیاست تعادل‌سازی قدرت، ترامپ نیز اعلام کرد که راهبرد آمریکا در این کشور، تقویت نیروهای امنیتی افغانستان است تا بتوانند ستیزه‌جویی را شکست داده و افغانستان را باثبات کنند (رحمان، ۲۰۱۸: ۱۸). در راستای این سیاست، در طول سال‌های مورد مطالعه، افغانستان از هر بازه زمانی دیگری در تاریخ پرفرازونشیب خود ناامن‌تر و پرمخاطره‌تر شد؛ بر اساس آمار رسمی، نیروی هوایی آمریکا در ۱۰ سال منتهی به سال ۲۰۲۰، ۷ هزار ۴۲۳ بمب را بر روی افغانستان ریخت؛ بیش از ۱۰۰ هزار افغانستانی از سال ۲۰۰۹ که سازمان ملل اقدام به مستند کردن آمار تلفات در افغانستان کرد، کشته یا زخمی شدند (خبرگزاری میزان، ۱۳۹۹)؛ بنابراین، متعادل‌سازی قدرت و جلوگیری از ظهور سلطه‌گر در افغانستان، نه تنها منجر به مقابله با گروه‌های تروریستی و ارتقاء امنیت ملی افغانستان نگردید، بلکه بر میزان اقدامات تروریستی، میزان تلفات نیروی انسانی و در مجموع بر میزان فقر و ناامنی در این کشور را افزایش داد.

1. Spegele & Hodge
2. O'Donnell
3. Calamur

ب) تجاوز پیش‌دستانه و دوام در سیستم بین‌المللی

راهبرد دیگری که می‌توان در قالب رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی آمریکا در قبال اتخاذ نمود، تجاوز پیش‌دستانه و دوام در سیستم بین‌المللی است. کین^۱ (۲۰۱۶) استدلال می‌کند که سیاست آمریکا در مورد تأکید کلان افغانستان بر حاکمیت فقط رفاه مردم نیست، بلکه ارائه مداخلات آمریکا در این کشور است. بدین جهت که نه تنها به متعادل‌سازی قدرت در این منطقه کمک نماید، بلکه از ظهور کشورهای سلطه‌گر جلوگیری نماید و از این طریق به دوام در سیستم بین‌المللی کمک کند؛ بنابراین، راهبرد آمریکا در افغانستان را می‌توان در چارچوب سیاست دوام در سیستم بین‌المللی تعریف نمود و حتی آن را به‌عنوان پروژه «امپراتوری» و «استعماری جدید» نام‌گذاری نمود (روبین^۲، ۲۰۰۶؛ دباشی^۳، ۲۰۰۹). در نتیجه این تجاوز؛ تلفات نظامی، اقتصادی و جانی بسیاری بر افغانستان وارد گردید. باین‌حال، این تلفات با توجه به مرگ‌ومیر حساب‌نشده در پی «بیماری، نداشتن دسترسی به مواد غذایی، آب، زیرساخت، یا دیگر عواقب غیرمستقیم از جنگ» احتمالاً بالاتر است (هزینه‌های انسانی و بودجه‌ای تا تاریخ جنگ آمریکا در افغانستان^۴، ۲۰۲۱). در واقع، «عملیات آزادی پایدار» واشنگتن که در سال ۲۰۰۱ با حمله‌ای هوایی آغاز شد، تنها به پایداری رقم بالای تلفات غیرنظامی در این کشور و ناامنی روزافزون انجامید، چراکه نگرانی امنیتی دولت آمریکا، تنها از سوی گروه‌های تروریستی و در جهت مقابله با آن‌ها نبود، بلکه تهدید تروریسم ممکن بود نظم سیستم بین‌المللی کنونی تحت رهبری آمریکا را مختل کند. از همین رو، آمریکا به‌عنوان یک قدرت بزرگ، تلاش نمود تا برای حفظ وضعیت موجود و تضمین بقای خود در سیستم بین‌المللی به حضور خود در افغانستان ادامه دهد، چراکه دولت‌ها در درجه اول نگران خودیاری، به حداکثر رساندن قدرت و ترس از بقا در سیستم بین‌المللی هستند (میلر، ۲۰۱۷: ۵). در این راستا و در جهت سیاست تجاوز پیش‌دستانه و دوام در سیستم بین‌المللی، بودجه و نوسازی نظامی و کسب برتری منطقه‌ای نسبت به سایر کشورها، نفوذ خود را افزایش داد (رحمان، ۲۰۱۸: ۲۱).

1. Keane

2. Rubin

3. Dabashi

4. Human and Budgetary Costs to Date of the U.S. War in Afghanistan, 2001-2021

حمله آمریکا به افغانستان و تداوم حضور آن، شرایطی به وجود آورد که آمریکا به حضور نظامی خود عینیت داده و آمریکا برای تسلط بر آسیای مرکزی که تا قبل از ۱۱ سپتامبر از طریق پایگاه‌های هوایی خود در آنجا حضور داشت، از طریق زمینی به این کشورها راه پیدا نمود (فرجی راد و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۹۷). آمریکا از این فرصت جهت جلوگیری از ایجاد هر نوع اتحاد منطقه‌ای روسیه با کشورهای منطقه استفاده نموده و از پیشروی چین به سمت غرب و آسیای مرکزی ممانعت به عمل آورد. با ورود آمریکا به افغانستان، روسیه در مرزهای جنوبی خود بیش از هر وقت دیگری احساس عدم امنیت نمود؛ چراکه آمریکا با حضور در این منطقه مرزهای ژئوپلیتیکی خود را با مرزهای جغرافیایی روسیه مطابقت داد. ایران دیگر کشوری بود که آمریکا بدان توجه داشت. ایران بهترین و کوتاه‌ترین مسیر برای انتقال منابع انرژی این منطقه به بازارهای جهانی است. آمریکا همواره درصدد محروم کردن ایران از مزایای دسترسی به بازار انرژی منطقه بود تا از جایگاه استراتژیک و ژئوپلیتیک کشور ایران بکاهد. با توجه به نیازهای نفتی اکثر قدرت‌های بزرگ به هارتلند انرژی، آمریکا سعی داشت با تحکیم کنترل خود بر خلیج فارس و خزر، ایران را در تنگنا قرار داده و هژمونی خود را حفظ کند (جوادی ارجمند و همکاران، ۱۳۹۴: ۴۷). آمریکا با وجود حضور در افغانستان به واسطه مجاورت با اقیانوس هند و خلیج فارس، ضمن حضور فعال‌تر در آب‌های اقیانوس هند و خلیج فارس، قدرت دریایی جهان را در اختیار داشت. بنابراین، می‌توان چنین تبیین نمود که آمریکا به‌عنوان یک هژمون منطقه‌ای در نیمکره غربی و یک هژمون در عرصه جهانی، تلاش کرد با جلوگیری از سلطه‌طلبی منطقه‌ای به‌وسیله کشورهای هم‌چون روسیه و چین نفوذ خود را در جنوب آسیا با تأکید بر افغانستان تثبیت کند. حضور نظامی آمریکا در افغانستان یک موازنه غیرمستقیم در برابر چین، حمایت نظامی و مالی از پاکستان و مقابله با گروه‌های تروریستی بود. حضور نظامی قدرتمند در غرب آسیا و متحدان قدرتمند در منطقه، آمریکا را قادر ساخت تا در آسیای میانه و آسیای جنوبی؛ قدرت چین، روسیه و حتی ایران را پیش‌بینی کند و از به چالش کشیدن منافع آمریکا از سوی این کشورها جلوگیری کند. اتخاذ این نوع سیاست از سوی آمریکا به تعادل‌سازی قدرت در این منطقه و دوام هژمونی آمریکا کمک نمود. اتخاذ این راهبرد نه تنها منجر به مقابله با گروه‌های تروریستی و کاهش جنگ داخلی و ارتقاء امنیت ملی افغانستان نگردید، بلکه بر میزان اقدامات تروریستی، میزان تلفات نیروی انسانی و در

مجموع بر فقر و ناامنی در این کشور نیز افزود؛ بنابراین، راهبرد امنیتی آمریکا در افغانستان در چارچوب متعادل‌سازی قدرت و جلوگیری از ظهور سلطه‌گر و دوام در سیستم بین‌المللی قابل تبیین می‌باشد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی راهبرد امنیتی آمریکا در افغانستان (۲۰۲۱-۲۰۰۱) مبتنی بر چارچوب مفهومی واقع‌گرایی تهاجمی جان مرشایمر انجام شد. با توجه به یافته‌های به‌دست آمده، می‌توان گفت که آمریکا و افغانستان در دوره‌های زمانی مختلف (قبل از جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم تا پایان جنگ سرد و پس از جنگ سرد)، روابط مختلفی در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی داشته‌اند که با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، این رابطه به حوزه امنیتی نیز کشیده شد و آمریکا با حمله به این کشور به بهانه مقابله با تروریسم، امنیت این کشور را تحت تأثیر قرار داد. رؤسای جمهور آمریکا از بوش گرفته تا ترامپ، با وجود تفاوت رویکردها در این سال‌ها، همواره مسئله تأمین امنیت را مدنظر داشته‌اند و با توجه به سیاست تهاجمی و تجاوز پیش‌دستانه تلاش نموده‌اند تا قدرت و نفوذ خود در این کشور را افزایش دهند و از این طریق بتوانند امنیت و منافع خود را به‌عنوان قدرتی بزرگ در برابر قدرت‌های منطقه‌ای تأمین نمایند. هجوم آمریکا به افغانستان در عین تأمین امنیت آمریکا، مخارج بسیاری برای این کشور بر جای گذاشت، و میلیون‌ها افغان را نیز با سختی‌های بسیاری مواجه کرد. حضور نظامی آمریکا در افغانستان، نه تنها اقدامات تروریستی و میزان تلفات نیروی انسانی را کاهش نداد، بلکه سرزمینی امن‌تر و مرفه‌تر برای مردم نیز محقق نگردید. از زمان حضور آمریکا در افغانستان، ده‌ها هزار نفر از مردم در نتیجه درگیری‌های نظامی و بمب‌گذاری‌ها کشته و ده‌ها هزار نفر مجروح و چندین میلیون نفر نیز در داخل کشور آواره شدند، بدون آنکه آمریکا بتواند در مبارزه با تروریسم به نتایج مثبتی دست یابد. در طول سال‌های (۲۰۲۱-۲۰۰۱)، تجاوز پیش‌دستانه آمریکا نسبت به افغانستان حفظ شد و هرچند این سیاست با شدت و ضعف‌هایی روبه‌رو بود، ولی همواره رویکرد تهاجمی نسبت به افغانستان و تثبیت مواضع آمریکا در این کشور دنبال شد. در جمع‌بندی نهایی باید گفت که حضور نظامی آمریکا در افغانستان طی دو دهه اخیر، در چارچوب رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر قابل

تیین است. در چارچوب سیاست تعادل‌سازی قدرت، میزان حضور خود در افغانستان را در برابر کشورهای هم‌چون روسیه و چین گسترش داد. همچنین در چارچوب سیاست تجاوز پیش‌دستانه و دوام در سیستم بین‌المللی، تلاش نمود تا جهت حفظ وضعیت موجود و تضمین بقای خود در سیستم بین‌المللی به حضور خود در افغانستان با افزایش نفوذ خود ادامه دهد.



منابع

- اسدی، بیژن. (۱۳۸۵). جایگاه منافع و امنیتی ملی در ساختار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۸(۲)، ۱۰۰-۱۲۰.
- باهوش، محمود و زنگنه، پیمان. (۱۳۹۶). تبیین فرایند بحران امنیتی افغانستان و آمریکا در پساجنگ سرد. پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل، ۶(۱)، ۲۷-۵۲.
- تاجیک، مهدی. (۱۳۹۹). تحلیل فضایی تأثیر حضور آمریکا در قلمروگستری طالبان در افغانستان. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، جغرافیای سیاسی، دانشکده علوم جغرافیایی، دانشگاه خوارزمی.
- تمنا، فرامرز و سریع‌القلم، محمود. (۱۳۸۷). سیاست خارجی آمریکا در افغانستان: طرح خاورمیانه بزرگ، دولت-ملت‌سازی و مبارزه با تروریسم. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- توحیدفام، محمد و پایدار، فرهاد. (۱۳۹۱). استراتژی آمریکا در افغانستان و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران. مطالعات روابط بین‌الملل، ۵(۲۰)، ۶۵-۹۸.
- جوادی ارجمند، محمدجعفر؛ کریمی قهرودی، مانده و اخباری، محسن. (۱۳۹۴). سیر تحول سیاست خارجی آمریکا نسبت به افغانستان بر اساس نظریات ژئوپلیتیک. علوم سیاسی، ۱۱(۳۲)، ۳۳-۵۲.
- حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۹۶). مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی. تهران: انتشارات سمت.
- خبرگزاری میزان (۱۳۹۹). نتیجه فاجعه‌بار حضور آمریکا در افغانستان؛ آمار هولناک تلفات غیرنظامیان در طول ۱۹ سال اشغالگری. قابل دسترس در: mizanonline.com/002avs
- دهشیار، حسین. (۱۳۸۶). استراتژی امنیت ملی آمریکا: از رویکرد تدافعی به رویکرد تهاجمی. فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و اقتصادی، ۸(۱۰)، ۱-۳۵.
- رحمانی، علی. (۱۳۸۳). ناتو در افغانستان. همشهری دیپلماتیک، ۵(۱۸)، ۱-۲۲.
- سجادپور، سید محمدکاظم. (۱۳۸۷). آسیای غربی، آمریکا و سیستم بین‌المللی: ژئوپلیتیک و هژمونی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سلیمانی نیک، فاطمه. (۱۴۰۰). خروج آمریکا از افغانستان: بازتاب استراتژی موازنه. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۳(۲)، ۲۳۳-۲۵۸.
- شفیعی، نوذر؛ عطایی، صدف و پهلوانی، مهرداد. (۱۳۹۲). تأثیر حضور آمریکا در افغانستان بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر واقع‌گرایی تهاجمی (۲۰۱۲-۲۰۰۱). فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۱۹(۸۱)، ۸۹-۱۲۴.
- طباطبایی، سید محمد. (۱۳۹۳). تأثیر حوادث ۱۱ سپتامبر بر ارتقا جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل. پژوهشنامه روابط بین‌الملل، ۷(۲۸)، ۱۶۷-۱۶۷.

- فرجی راد، عبدالرضا؛ شهبازی، بنهام؛ ساداتی، سید هادی و درخور، محمد. (۱۳۹۰). استراتژی جدید آمریکا و امنیت ملی افغانستان. نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی، ۴(۱)، ۱۷۰-۱۵۹.
- فرشاد گهر، ناصر. (۱۳۸۱). سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، ۲(۷)، ۶۰-۴۰.
- فلاح‌نژاد، علی. (۱۳۸۸). سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر. فصلنامه اطلاعات راهبردی، ۴۴(۷)، ۲۹۶-۲۶۵.
- قاسمی، حمید. (۱۳۹۹). مرجع پژوهش. تهران: انتشارات اندیشه آرا.
- کیوان حسینی، اصغر و حبیب‌زاده، اسدالله. (۱۳۹۸). آمریکا و چالش افغانستان: از نبرد حداقلی به سوی واقع‌گرایی اصولی. سیاست جهانی، ۸(۴)، ۱۵۰-۱۲۱.
- متقی، ابراهیم؛ بقایی، خرم و رحیمی، میثم. (۱۳۹۰). بررسی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر بر اساس رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی. فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ۲(۴)، ۲۵-۱.
- محمدی، محمد. (۱۳۸۱). تأثیر تحولات افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده روابط بین‌الملل، وزارت امور خارجه.
- محمدی، محمدحسین. (۱۳۹۸). پیامدهای حضور آمریکا در افغانستان بر امنیت ملی آن کشور از ۲۰۰۱ الی ۲۰۱۵. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته روابط بین‌الملل، دانشگاه یزد.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۹۵). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: انتشارات سمت.
- معین‌الدینی، سید جواد. (۱۳۸۸). بازدارندگی و تحولات آن در استراتژی نظامی آمریکا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱. فصلنامه مطالعات سیاسی، ۲(۶)، ۷۰-۴۷.
- ملازهی، محمد. (۱۳۸۳). ثبات در افغانستان و نقش آن در امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. تهران: موسسه مطالعاتی ابرار معاصر.
- واعظی، محمود. (۱۳۸۸). رویکردهای سیاسی-امنیتی آمریکا در خاورمیانه. فصلنامه سیاست خارجی، ۲۳(۳)، ۷۲۰-۷۰۰.

- Al Jazeera. (2019). Afghan Forces Lose Ground as Peace Efforts Continue: Report. URL (consulted 1 February 2019), Available at: <https://www.aljazeera.com/news/2019/01/afghan-forces-lose-ground-peace-efforts-continue-report-190131060815925.html>
- Boys, J. (2022). Strategic ambiguity: the U.S. grand strategy initiative in Afghanistan, Policy Studies, 3(11), 1216-1234.
- Brisard, J., & Dasquie, G. (2002). Forbidden Truth: US-Taliban Secret Oil Diplomacy Saudi Arabia and the Failed Search for Bin Laden, Nation Book.
- Calamur, K. (2017). Trump's Plan for Afghanistan: No Timeline for Exit. The Atlantic, (accessed on January 18, 2018), Available at: <https://www.theatlantic.com/international/archive/2017/08/trump-afghanistan/537474/>
- Connah, L. (2020). US intervention in Afghanistan: Justifying the Unjustifiable?. South Asia Research, 41(6), 70-86.

- Dabashi, H. (2009). *Post-Orientalism: Knowledge and Power in Time of Terror*. New Brunswick and London: Transaction Publishers.
- Elman, C. (1996). Horses for Courses: Why not Neorealist Theories of Foreign Policy?. *Security Studies*, 6(1), 5-7.
- Embassy of Afghanistan. (2015). Text of Security and Defence Cooperation Agreement Between the Islamic Republic of Afghanistan and The United States of America. Available at: <http://www.embassyofafghanistan.org>
- Goepner, E. (2018). War State, Trauma State: Why Afghanistan Remains Stuck in Conflict. *Policy Analysis*, 844(5). 1-30.
- Goodson, L. (2001). *Afghanistan's Endless War: State Failure, Regional Politics, and the Rise of the Taliban*. Seattle: University of Washington Press.
- Grimmet, R. F. (2017). Authorization for the Use of Military Force in Response to the 9/11. CRC Report for Congress. Available at: <https://fas.org/sgp/crs/natsec/RS22357.pdf> (accessed on October 10, 2017).
- Hoffman, T. (2015). Realism in Action: Obama's Foreign Policy in Afghanistan. *Political Analysis*, 16(6), 1-15.
- Human and Budgetary Costs to Date of the U.S. War in Afghanistan. (2001-2021). Figures, Costs of War, The Costs of War. Retrieved 2021-05-15.
- Huntington, S. (2005). American Ideals Versus American Institutions. in G. J. Ikenberry, ed., *American Foreign Policy: Theoretical Essays* (pp. 133-152), New York, NY: Pearson Longman.
- Ikenberry, G. (2005). *American Foreign Policy: Theoretical Essays*. New York, NY: Pearson Education.
- Imran, S. (2020). Sino-US Involvement in Afghanistan: Implications for South Asian Stability and Security, *Strategic Studies*, 39(3), 53-72.
- ISIS Is Losing Afghan Territory. (2019). That Means Little for Its Victims. *New York Times*.
- Johnson, D., & Thayer, B. (2016). The Evolution of Offensive Realism. *Politics and the Life Sciences*, 35(1), 1-26.
- Katzman, K., & Thomas, C. (2017). *Afghanistan: Post-Taliban Governance, Security, and U.S. Policy*. Congressional Research Service, 13, 1-79.
- Keane, C. (2016). *US Nation-Building in Afghanistan*. New York: Routledge.
- Khalidi, N. (1991). Afghanistan: Demographic Consequences of War, 1978-1987. *Central Asian Survey*, 10(3), 101-120.
- Manfredi, F. (2008). Rethinking U.S. Policy in Afghanistan. *World Policy Journal*, 25(4), 23-30.
- Martin, P. (2001). US Planned War in Afghanistan Long before September 11. *World Socialist Website*, wsws.org, 20 November.
- Mearsheimer, J. (2001). *The Tragedy of Great Power Politics*. New York: W.W. Norton & Company.
- Mearsheimer, J. J. (2013). *Structural Realism: International Relations Theories Discipline and Diversity*. Oxford: Oxford University Press.
- Mearsheimer, J., & Walt, S. (2016). The Case for Offshore Balancing: A Superior U.S. Grand Strategy. *Foreign Affairs*, 95(4), 70-83.
- Miller, Z. J. (2017). How President Trump Reversed Himself on Afghanistan. *Times*, accessed on January 5, 2018, Available at: <http://time.com/4910380/donald-trump-afghanistanreversal/>
- O'Donnell, L. (2014). China's MCC Turns Back on US\$3b Mes Aynak Afghanistan Mine Deal. *South China Morning Post*, accessed on December 5, 2017, Available at

- <http://www.scmp.com/news/world/article/1453375/chinas-mcc-turns-back-us3b-mes-aynakafghanistan-mine-deal>
- Prifti, B. (2017). *US Foreign Policy in the Middle East: The Case for Continuity*. New York, NY: Palgrave Macmillan.
- Rahman, M. (2018). The US State-building in Afghanistan: An Offshore Balance?. *Jadavpur Journal of International Relations*, 23(1), 1-25.
- Rosato, S., & Schuessler, J. (2011). A Realist Foreign Policy for the United States. *Perspectives on Politics*, 9(4), 803-819.
- Rubin, B. (2006). Peace Building and State-Building in Afghanistan: Constructing Sovereignty for Whose Security?. *Third World Quarterly*, 27(1), 175-185.
- Sarkees, M., & Wayman, F. (2010). *Resort to War: 1816–2007*. Washington: CQ Press.
- Spegele, B. & Hodge, N. (2014). China Pledges \$327 Million in Aid to Afghanistan. *Wall Street Journal*, accessed on May 22, 2018, Available at <https://www.wsj.com/articles/chinapledges-327-million-in-aid-to-afghanistan-1414566221>
- Suhrke, A. (2013). State Building in Afghanistan: A Contradictory Engagement. *Central Asian Survey*, 32(3), 271-286.
- Tahiri, N. R. (2017). Afghanistan and China Trade Relationship. MPRA, accessed on May 22, 2018, Available at: <https://mpa.ub.uni-muenchen.de/82098/>
- Waltz, K. H. (1979). *Theory of International Politics*. New York: Random House.
- Webber, M. (2009). NATO: The United States, Transformation and the War in Afghanistan. *The British Journal of Politics and International Relations*, 11(1), 46-63.
- Xuemei, Q. (2014). Regional Perspectives from China. Paper presented at International Seminar on “Regional Stability and Lesson Learned in Regional Peace Building,” organised by National Defence University, Islamabad.
- Yordán, C. (2006). America’s Quest for Global Hegemony: Offensive Realism, the Bush Doctrine, and the 2003 Iraq War. *Theoria: A Journal of Social and Political Theory*, 53(2), 125–157.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی